



قسمت پانزدهم

امام راحل سلام الله عليه وفقه سنتی

آیت الله محمدی گیلانی



انتقاد بکلام بهمنیار و آیتین: غروی و مظفر در دو مورد عقل نظری و عقل عملی. است: اول پندار وحدت قوه عاقله ذاتا و تعدد به حسب مدرکات، مورد دوم انتقاد به اعلام مذکورین پندار نفی حکم از ایجاد ونهی و حکم به ثبوت شیئی برای شیئی است که صریح کلام آیتین است. پاسخ هر دو پندار و ابطال آنها.

نظر آیت الله غروی اصفهانی (ره) در شرح کفایه در باره عقل نظری و عقل عملی. اعتراف به صعوبت شناخت نفس و قوای آن. اعتراف علم جدید به اینکه قسمت عمده مغز ناشناخته مانده. مطالعه هیجان انگیزی درباره شعور انسانی.



نیست، و تفاوت عقل نظری با عقل عملی «تفاوت در ذات نیست بلکه» به سبب تفاوت در مدرکات است از آن حیث که اگر مطلوب در مدرک دانش فقط است عقل مدرک را نظری می خوانند. و اگر مطلوب در آن، فعل یا ترک است عقل مدرک را عملی می خوانند، از مدرکات عقل عملی که از رای ابتدائی مشترک بین همه عقلا است و قضایای مشهوره و آراء محموده نامیده می شوند، قضیه حسن عدل و احسان، و قبح ظلم و عدوان است. در مبحث تجزی از مباحث قطع روشن گردیم که این سنخ قضایا از قضایای برهانی نیست و در این مقام می افزائیم که در قضایای برهانی معتبر است مطابقت آنها با واقع و نفس الامر و در قضایای مشهوره و آراء محموده معتبر است مطابقت آنها با آنچه که آراء عقلا بر آن متعقد گردیده است. لازم می دانم قبل از نقد این نظر باید اعتراف کنم که شناخت نفس و قوای آن و اعمال مربوط به هر یک از آنها عویصه ای است کم نظیره از دوران کهن این موجود ناشناخته مورد بحث واقع بوده ولی مشکل شناخت، آن چنانکه باید از نظر برهان، حل نگردیده. علم تجربی با آن همه بذل مساعی، از چگونگی ادراک انسانی و امکانات

مرحوم آیت الله محقق آقا شیخ محمدحسین غروی اصفهانی علیه الرحمه در مبحث حجیت زن در این باره بحث طولانی دارند که قسمت اول کلامشان همان است که مرحوم آقای مظفر (ره) در اصول الفقه ایراد کرده اند و عین عبارت آن بزرگوار ملخصاً چنین است: «ان الفرة العاقلة شأنها التعقل وليس للعاقلة بعث وزجر والایات الشیعیة وان تفاوت العقل النظری مع العقل العملی تفاوت المدرکات من حیث ان المدرک مما ینبغی ان یعلم او متا ینبغی ان یؤتی به اولیوی به فمن المدرکات العقلیة الداخلة فی الاحکام العقلیة العملیة الماخوذة من بادی الرأی المشترک بین العقلاء المسماة نارة بالقضا یا المشهوره و اخری بالأراء المحموده، قضیه حسن العدل والاحسان وقبح الظلم والعدوان وقد ینتا فی مبحث التجزی من مباحث القطع ان امثال هذه القضا یا لیست من القضا یا البرهانیة ونزیدک هنا ان المعبر عند اهل المیزان فی القضا یا البرهانیة مطابقتها للواقع ونفس الامر والمعتبر فی القضا یا المشهوره والأراء المحموده مطابقتها لما علیه آراء العقلاء حیث لا واقع لها غیر توافق العقلاء علیها...» (شرح کفایه ج ۲) - قوه عاقله شأنی جز تعقل و ادراک ندارد، و برای آن، هیچ گونه حکم ایجابی و زجری یا حکم به اثبات محمولی از برای موضوعی

آن جز اطلاع ناقصی ندارد، قسمت عمده خود معتر که آلت ادراک است هنوز کشف نشده مانده است، در مجله «ایضا» خواندم:

«لکن همان اندازه هم که دانشمندان کشف کرده اند آن چنان بیج دریغ است که مایه حیرت می باشد یک دانشمند بنام مشهور می گوید اگر ممکن بود همه شبکه های الکتریکی و الکترونیکی جهان را در یکجا جمع کنند، مجموع آنها از ساختمان این یک لیتر و نیم ماده خاکستری مغز ساده تر بنظر می آمد.

پیچیده تر از ساختمان مغز عمل آن است. چطور است که کلمه «خانه» مثلاً، که آن را می شنویم یا آن را می بینیم، یک معنا می دهد، در صورتیکه مرکز حس بینائی و حس شنوائی در دو ناحیه مختلف مغز قرار گرفته اند؟ آیا در مغز مرکز خاصی است که دیده ها و شنیده ها، حافظه و تخیل را با هم می آمیزد تا در ما مفهوم کلی که کلمه «خانه» بیان می کند ایجاد نماید؟

مطالعه هیجان انگیزی در باره شعور انسانی زیر نظر دکتر ویلدر بنفیلد انجام گرفته. دکتر بنفیلد بوسیله «الکتروود» نواحی مختلف مغز یک «معمول» را که کاملاً هوشیار بود لمس می کرد. موقع لمس یکی از نقاط مغز «معمول» او شهاب آسانی می دید، موقع لمس نقطه دیگر، صدای زنگ می شنید وقتی دکتر بنفیلد ناحیه دیگری را لمس می کرد، معمول بطور معجز آسانی بازوان خود را بلند می کرد. از همه شگفت انگیزتر آنکه چون الکتروود ناحیه ای از مغز او را لمس می کرد، معمول چنین بخاطر می آورد مادرش سرگرم نواختن پیانو است و می گفت: می بینم مادرم چه لباسی دربر دارد و آنچه در آنجا می گذرد احساس می کنم و می شنوم، درست مثل اینکه هم اکنون در آنجا هستم.

قضیه فوق واقعاً به معجزه می ماند، این واقعه خیلی بیش از یک تخیل بصری است، ادراکی است عمیق و دقیق. بر طبق گفته «معمول» صحنه ای را که چندین سال پیش در مقابل او اتفاق افتاده اکنون همان طور درک می کند. تمام آنچه در آن موقع ادراک شده در این حال از نوظهور کرده، دیده ها و شنیده ها، تفکرات و انفعالات، عقیده و داوری، همه تجدید شده اند.»

(شماره دهم - دی ماه سال ۱۳۴۳)

و حقاً امر نفس بی نهایت شگفت انگیز است، همه این تفتیش و تحقیق در امر «خود» و سرانجام چنانکه باید خود را نشناسیم و از درک آلات و ادوات آن ناتوان باشیم، بی نهایت جای تعجب است.

و نعم ما قیل:

ومن عجب انی احسن الیهم و اسأل شوقاً عنہم وهم معی فشیکهم عینی وهم فی سوادها و بشکو النری قلبی وهم بین اهلعی انتقاد و اشکال به رأی بهمینار و آیتین در دو مورد است:

مورد اول: پندار وحدت قوه عاقله ذاتاً و اینکه تعدد در مدرکات است، چنانچه مدرکات، مطلوب در آنها فقط دانستن باشد قوه عاقله، عقل نظری نامیده می شود و اگر مدرکات، مدرکاتی است که مطلوب

در عملند، همان قوه عاقله عقل عملی خوانده می شود، و در کلام شیخ الرئیس در مبحث نفس شفاء و اشارات، بطلان این پندار گذشت که فرمودند: «بی تردید برای انسان، تصرفی در امور جزئیته، و تصرفی در امور کلیه است. در امور کلیه همانا اعتقاد تنها کافی است اگر چه در طریق عمل نیز واقع شود، زیرا کسی که دارای رأی کلی در کیفیت ساختن خانه باشد، از چنین رأی کلی به تنهایی، ساختن خانه مخصوصی نشأت نمی گیرد چه آنکه افعال به امور جزئیته ای که از آراء جزئیته تشخص یافته اند تعلق می گیرند، و رأی کلی نسبتش به همه مصادیق متساوی است، پس برای انسان قوه ای است که مختص به آراء کلیه است و قوه دیگری است که به رویه و اندیشه در امور جزئیته ای که مورد سود و زیان، و کدام سزاوار فعل، و کدام سزاوار ترک، و چه چیز خوب و چه چیز بد، و شر کدام و خیر کدام است، اختصاص دارد که با نوعی قیاس و تأمل چه منشج و عقیم صورت می پذیرد، و مصب این رأی جزئی مربوط به عمل جزئی امور ممکنه در آینده است، زیرا امور واجب الوقوع یا ممتنع الوجود، از مصب رویه و اندیشه ایجاد بیرون اند و امور گذشته نیز مصب ایجاد واقع نمی شوند... قوه دوم را عقل عملی می گویند.»

مورد دوم: انتقاد بر اعلام مذکورین، پندار نفی حکم از ایجاب و نفی و حکم به اثبات محمولی از برای موضوعی است که صریح کلام آیتین رضوان الله علیهما بوده است و بطلان این پندار نیز در کلام شیخ الرئیس مورد اشاره واقع شده است در این عبارت که فرموده اند: «مصب این رأی جزئی مربوط به عمل امور ممکنه در آینده است، زیرا امور واجب الوقوع...»

توضیح آنکه صدور فعل ممکن الوقوع از فاعلهای عظیم العلم والشعور هائیکه آتش با شرط فقدان عایق به صرف ملاقات با متفعل مانند پنبه، ضروری الوقوع است و در مثال مذکور، احراق، حتمی الوقوع است که تفصیل آن در محل خویش که مبحث علت و معلول از فلسفه اعلی است، تبیین گردیده است.

ولی صدور فعل ممکن الوقوع از قوا و فواعل ذوات العلم و الشعور، به صرف ملاقات قوا و فواعل و حضور متفعل، واجب و ضروری نیست و فعل ممکن الصدور از استواء امکاتی بین وجود و عدم بیرون نمی آید و ممتنع الصدور است مگر آنکه ضروری الوجود شود به نحوی که طرف مقابل وجود یعنی عدم، ممتنع گردد. مثلاً فرض کنیم انسان فاعلی که متنبه به آشامیدن آب شد و آن را تصور نمود و ترقوی در صلاح و فساد آن کرد و به صلاح آن تصدیق کرد و میل و شوق در آن پدید آمد، بگونه ای که اجماع النفس یعنی اراده

فعل، حادث گردید، و آن فعل وجود یافت، با دقت نظر در شأن فعل حادث از آن نظر که موجودی است ممکن، ناگزیر مسبوق به علت تام است، علتی که ضرورت دهنده به آن است زیرا بدهی است که «الشیء مالم یجب لم یوجد» و معلوم است که اراده نسبت به آن، علت دارد و خود اراده مستند است به شوق شدید متبعت از تصدیق و اذعان که علم است، و به این علم جازم است که شوق شدید ضروری الوجود گردید تصدیق جازم همان حکم نفس است به ضرورت انجام دادن فعل مفروض، و چنانچه جزم نباشد، تصدیق بدون جزم، تأثیری در صدور فعل ندارد، و در حصول جزم، ناگزیر از اعمال فکر و رویه است که جزم حاصل شود.

و بالجمله امکان استعدادی قدرت برای انجام فعل، علاوه بر وجود آلت وافی، و تصور فعل نیازمند به اذعان جزمی است یعنی تصدیق به حتمیت صدور فعل است که همان بعث و حکم نفس به ضرورت انجام فعل است که الزاماً طرف مقابل آن که ترک است ممتنع می شود، و در این صورت، آشامیدن آب مثلاً با وجوب علت، ضروری الوجود می گردد، که شیخ به همین معنا در بحث نفس شفاء تصریح فرمودند، که نقل نمودیم:

«هنگامی که این قوه به چیزی حکم کند، بدنال حکمش، قوه اجماع و اراده جهت تحریک بدن روان می شود، و این قوه «یعنی عقل عملی» از قوه مختص به آراء کلیه «یعنی عقل نظری» کبریات رویه و استنتاج در امور جزئی را به وام می گیرد» و خلاصه عبارتشان در این باره در الهیات شفاء چنین است:

«هذه القوى المقارن للخلق والتخيل» انفسها تكون قوة على الشيء و على ضده، لكنها بالحقیقة لا تكون قوة ناقة بالفعل الا اذا اقترن بها الارادة متبعتة عن اعتقاد وهمی تابع لتخیل شهوانی او غشی، او عن رأی عقلی تابع لفكرة عقلية او تصور صورة عقلية فتكون اذا اقترن بها تلك الارادة ولم تكن ارادة مبیلة بعد بل ارادة جازمة، وهی التي هی الاجماع الموجب لتحريك الاعضاء صارت لامحالة مبدءاً للفعل بالوجوب اذ قد يتا ان العلة مالم تصرع بالوجوب حتى یجب عنها الشئ لم یوجد المعلول، وقيل هذه الحالة فانما تكون الارادة ضعيفة لم یقع اجماع فهذه القوى المقارن للخلق بالفرداها لا یجب من حضور متفعلا ووقوعه منها بالنسبة التي اذا فعلت فيه فعلاً، فعلت بها، ان یكون بفعل بها وهی بعد قوة، وبالجملة لا یلزم من ملاقاتها للقوة المنفعلة ان تفعل ذلك، وذلك لانه لو كان یجب عنها وحدها ان تفعل لكان یجب من ذلك ان یصدر الفعلان المتضادان والمتوسطات بينهما وهذا محال، بل اذا صارت كما قلنا فانما تفعل بالضرورة».

(فصل ۲ از مقاله ۱)

قوای فاعله ذوات العلم والشعور، فاعلیت بالقوه نسبت به فعل و ترک آن دارند و تمامیت فاعل.

بودنشان مشروط است به اقتران اراده ای که منبعت از اعتقاد وهمی که از تخیل شهوانی یا غشی است یا اراده ای که منبعت از رأی عقلی ناشی از اندیشه است، در صورتی که صرف اراده گرایشی نباشد، بلکه اراده جازم باشد، و در صورت اقتران اراده با قوای فاعله ذوات العلم و الشعور، فاعل تام و ضروری از برای فعل است، و در جای خود تبیین کرده ایم که تا علت، علت بالوجوب یعنی علت ضرورت دهنده به معلول نباشد معلول موجود نمی گردد و مادام که به حد جزم نرسد، اراده ای است ضعیف و اجماع النفس به سوی فعل متحقق نمی شود. پس قوای ذوات الشعور با صرف حضور متفعلهای مربوطه شان و لقاء با آنها بدون اراده جازمه، ایجاد از آنها صورت نمی پذیرد و هنوز هم در مرتبه بالقوه هستند، و با فرض بالقوه بودن اگر فاعلیت دارند باید فاعل طرفین باشد یعنی هم فعل و هم مقابل فعل از آنها صادر شود زیرا فرض این است که بالقوه اند و نسبت به طرفین متساویند و چنانکه می دانید مبدئیت شیء بالفعل برای طرفین متضادین و اوساط بین آنها محال است پس وقتی قوای ذوات العلم والشعور مبادی افعال واقع می شوند که فاعلیت آنها با اراده جازمه به مرتبه وجوب برسد.

اطالعه کلام و سخن بیرون از قوای مقاله بدین جهت است که طرف بحث دانشمندانی چون بهمینار و آیتین عظیمتین آیت الله غروی و آیت الله مظفر اعلی الله درجاتهم بوده اند و مقابله با آن بزرگواران جز با بضاعت برهانی مانند شیخ الزننسی «ره» احتمالاً خلاف ادب و احیاناً کجتر استوع اصحاب برهان و بحث واقع می شود. والله یقول الحق وهو یدی السبیل.

بحث اختلاف میانسی استنباط بین مجتهدین و اخباریین که عمده آنها عقل بود، مستلزم این همه تطویل گردید، ولی مورد، مورد اطناب لازم بوده، زیرا با اینکه نفوذ این طائفه از حوزه ها رخت بر بستند، هنوز هستند گروهی از اولیاء این طائفه که در فقه سنتی، و طریقه استنباط فقهاء عظام امامیه علیهم السلام که اتصال به وحی الهی دارد، لقاء شبهه می کنند، والله تعالی احکم الحاکمین.

و اما اثبات کبریات عقلیه که در طریق استنباط احکام شرعی واقع می شوند و ثبوت ملازمه عقلیه بین حکم عقل و حکم شرع، برعهده علم کلام و علم اصول است و از طوق و طور مباحث و مقاصد ما خارج است.

ادامه دارد